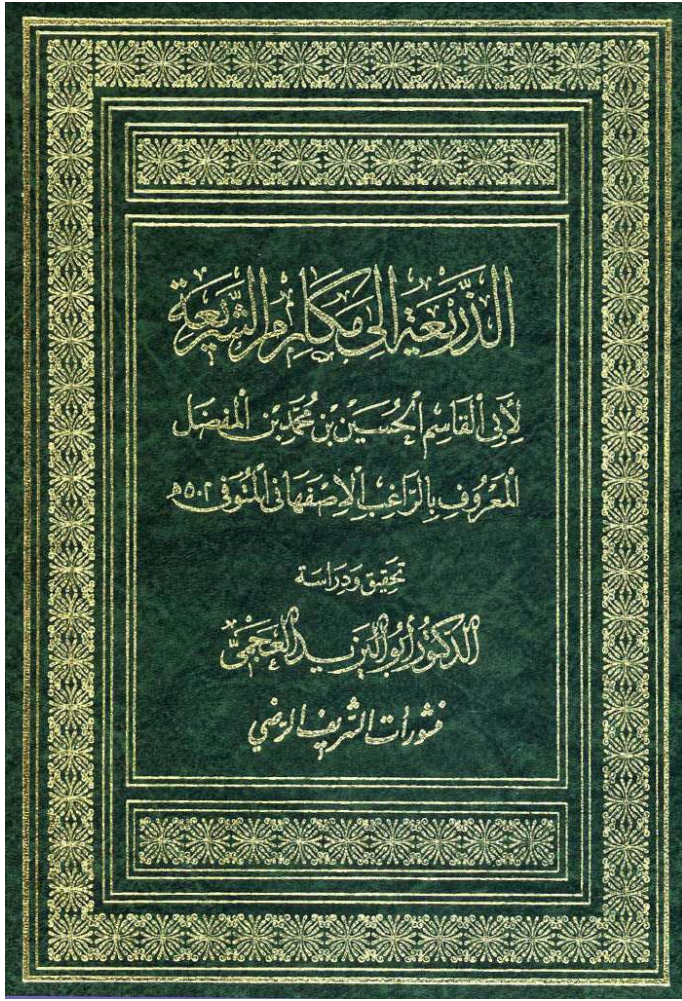


بلاغت



متن خوانے کتاب

«الذريعة إلى مكارم الشريعة»

جلسہ نشم - ۱۱ آذر ۹۶

به قلم: علی علیزاده



## الباب العاشر: فی الفرق بین مکارم الشریعہ و بین العبادۃ و عمارۃ الأرض

سابقاً در باب هشتم گفتیم که انسان برای سه هدف خلق شده است:

۱. زمین را آباد کند.

۲. عبادت کند.

۳. به خلافت اللہی برسد.

در باب نهم، خلافت اللہی را توضیح دادیم. در آن جا گفتیم خلافت اللہی به معنای کسب مکارم شریعت است. انسان در چنین حالتی به مقام خلافت اللہی می‌رسد. حالا در این باب می‌خواهیم فرق بین این سه غرض را ذکر کنیم. ابتدا درباره‌ی مکارم شریعت، سپس درباره‌ی عبادت و بالاخره درباره‌ی آباد کردن زمین بحث خواهیم کرد. مصنف در این باب درباره‌ی مبدا و منتهای مکارم شریعت صحبت می‌کند. به عبارت دیگر باید از کجا شروع کنیم و در آخر به کجا خواهیم رسید؟ مصنف می‌فرماید شروع آن با چهار چیز است:

۱. تعلم

۲. به کار گرفتن عفت

۳. به کار گرفتن صبر

۴. داشتن عدالت

---

اولین چیزی که باعث طهارت نفس می‌شود،  
حکمت است. حکمت یعنی علم به خداوند و  
اوصاف و افعالش

---

این چهار چیز باعث می‌شوند نفس ما طاهر شود. ما باید تعلم را تا جایی که به نهایتش برسیم، ادامه دهیم. در نهایت تعلم به حکیم تبدیل می‌شویم. پس حکمت نهایت تعلم است. وقتی ما تعلم را شروع می‌کنیم، در واقع تحصیل طهارت نفس را شروع کرده‌ایم. وقتی به نهایت آن برسیم، طهارت نفس به دست آمده و نفس ما طاهر شده است. اولین چیزی که باعث طهارت نفس می‌شود، حکمت است. حکمت یعنی علم به خداوند و اوصاف و افعالش. در جهان خلقت نیز غیر از این سه چیز، چیز دیگری وجود ندارد. این طهارت نفس از طریق نظر است. دو طهارت دیگر نیز برای نفس وجود دارد که مکمل طهارت نظری هستند و آن‌ها عبارتند از طهارت نفس از طریق عمل. یکی از آن‌ها طهارت قوه‌ی شہوانیہ است که آن را عفت می‌نامیم و دیگری طهارت قوه‌ی غضبیہ است که آن را صبر می‌نامیم.

عفت به معنای پاکدامنی است. پاکدامنی فقط از امور جنسی نیست، از تمام آن‌چه که از مشتبهات دنیوی به حساب می‌آید، است. انسان باید نسبت به همه‌ی این‌ها عقیف باشد، نه این که فقط در مسائل جنسی عقیف باشد. آن هم لازم است ولی منحصر به آن نیست. عقیف بودن به معنای متعادل بودن است، به این معنا که نه در خواستن مان افراط کنیم که باعث شود همه چیز را بخواهیم و نه تفریط کنیم که از همه چیز صرف نظر کرده و نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا باشیم. به عبارت دیگر آن‌چه را که شریعت و خدا برای ما حلال قرار داده‌است، مورد استفاده قرار دهیم. البته در حدی که ما را وابسته به دنیا و مشتبهاتش نکند. این شروع عفت است و نهایت آن جود است. عفت به معنای اشتیهای متعادل داشتن است و جود به معنای خواسته‌های خود را به دیگران افاضه کردن. ما ابتدا با بریدن اشتها از امور دنیایی شروع می‌کنیم و در انتها بعد از این که علاقه‌مان بریده شد، شروع می‌کنیم به جود.

**پرسش:** ظاهراً این ایثار است.

**پاسخ:** خیر. ایثار این است که حتی خودمان را هم ندیده بگیریم و هر چه داریم به دیگران بدهیم. مصنف در این جا نمی‌فرماید که به این حد برسید. البته اگر کسی به این جا برسد اشکالی ندارد ولی همین اندازه که شخص به جود برسد کافی است. اگر کسی خواست از جود تجاوز کرده و به سراغ ایثار برود، خوب است، البته به این شرط که افراط به حساب نیاید. گاهی شخص از خود و زن و بچه‌اش می‌زند تا چیزی را به دیگران بدهد. این افراط بوده و پذیرفته نیست. با این همه ایثار معتدل خوب است.

**پرسش:** پس جود به معنای دادن چیزهای زائد به دیگران است.

**پاسخ:** بله. علاوه بر این شخص در جود مقداری از ما یحتاج خودش را نیز که باعث تضررش نمی‌شود، به دیگری می‌دهد. این شاید درجه‌ی معتدل ایثار باشد. با این حال اگر شخص افراط کند از درجه‌ی اعتدال خارج می‌شود، چون عفت به معنای تعادل در خواسته‌ها است.

سومین نقطه‌ی شروع صبر است. صبر به معنای تادیب قوه‌ی غضبیه است. اگر انسان در مقابل ناکامی‌ها پریشان شده و اقدامات تند انجام دهد، گرفتار غضب است. در مقابل اگر صبر کند، در غضب به تعادل رسیده است. البته این به معنای صبر کردن در برابر ظلم نیست. کسی حق ندارد در برابر ظلم صبر کند، چون این کار ظالم را جری می‌کند و وقتی ظالم جری شود، جامعه‌ای را خراب می‌کند. با این حال جا دارد که انسان در مقابل ناکامی‌ها صبر کند چون این باعث متعادل شدن قوه‌ی غضبیه می‌شود. قوه‌ی غضبیه در مقابل هر نارسایی تحریک می‌شود. اگر من بتوانم این قوه را متعادل کنم، به جای پریشان شدن، صبر خواهم کرد. نتیجه‌ی این صبر حلم است. فرق بین صبر و حلم نیز روشن است؛ در ابتدا وقتی غضب من فوران می‌کند، تحمل می‌کنم. به عبارت دیگر بر نفسم فشار وارد می‌شود، چون یکی

از قوا در حال سرکوب شدن است. این تحمل کردن هم تلخ است. به همین جهت هم می‌گویند: صبر تلخ است. با این همه نهایتش که حلم است، شیرین است. به این معنا که غضب در جایی که نباید تحریک شود، اصلاً تحریک نمی‌شود تا بخواهد آزار دهنده باشد. حلم به ما آرامش می‌دهد. پس با صبر شروع کرده و با حلم تمام می‌کنیم. تا این جا سه قوه را به کار گرفتیم تا به نفس طهارت بدهیم.

چهارمین نقطه‌ی شروع عدالت است. عدالتی که در این جا مطرح می‌شود با عدالت مورد نظر فقها تفاوت دارد. عدالت در نظر فقها به معنای چشم پوشیدن از گناهان کبیره و عدم اصرار بر گناهان صغیره است. اما عدالت در دیدگاه علمای اخلاق و عرفان، به معنای نگه‌داشتن قوای سه‌گانه (نظر، شهویه، غضبیه) در حالت تعادل است. به این معنا که افراط و تفریط را در آن‌ها راه ندهیم. پس عدالت جامع سه مورد قبلی است. ما ابتدا با عدالت شروع کرده و سه قوه را متعادل می‌کنیم. نتیجه‌ی این امر افضال و احسان است. افضال و احسان به معنای جوانمردی و بخشندگی داشتن است. به این

معنا که شخص هم در علم جوانمردی داشته باشد که مستلزم تعلیم به دیگران است، هم در شهوت جوانمردی داشته باشد که مستلزم بخشیدن مطلوب-های خویشان است و هم در غضب جوانمردی داشته باشد که مستلزم از کوره در نرفتن و با آرامش برخورد کردن است. کسی که به این درجه می‌رسد، یعنی به لحاظ نظر حکیم، به لحاظ شهوت جواد و به لحاظ غضب حلیم می‌شود و با داشتن این‌ها عدالت

---

**عدالت در نظر فقها به معنای چشم پوشیدن از گناهان کبیره و عدم اصرار بر گناهان صغیره است اما عدالت در دیدگاه علمای اخلاق و عرفان، به معنای نگه‌داشتن قوای سه‌گانه (نظر، شهویه، غضبیه) در حالت تعادل است.**

---

پیدا می‌کند، صاحب مکارم اخلاق شده و برای خلافت الهی لیاقت پیدا کرده است. بنابراین خلیفه الهی به معنای مکرمت داشتن است. این جاست که به این آیه‌ی قرآن می‌رسیم: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۱</sup> قرآن می‌فرماید: کسی کرامتش بیشتر است که تقوای بیشتری در علم، غضب و شهوت داشته باشد. به عبارت دیگر از عدالت برخوردار باشد. این تقواست. این بحث مصنف درباره‌ی مکارم شریعت و به عبارت دیگر خلیفه الهی بود. راغب در ادامه وارد بحث عبادت شده و فرق آن را با مکرمت بیان می‌کند. ایشان در انتها به بحث عمارت ارض می‌پردازند.

یکی از شاهکارها و هنرهای مهمی که مصنف در این کتاب به خرج داده است، بیان کردن فرق بین امور است. ایشان در این کتاب با ظرافت تمام فرق بین محسنات و مقبحات اخلاقی را بیان می‌کند؛ مثلاً تفاوت بین جود و احسان، حلم و صبر و... را بیان می‌کند. یکی از مهم‌ترین چیزهایی که عاید خواننده و شنونده‌ی این کتاب می‌شود نیز همین است.

۱. حجرات ۱۳

به همین جهت هم است که این کتاب مهم بوده و از نوادر به شمار می آید. ایشان همچنین همه‌ی مطالب را با آیات و روایات همراه کرده و از این طریق برای خواننده اطمینانی به وجود آورده‌اند. به این معنا که مصنف مطالبش را با آramش به خواننده القاء می کند. کمتر جایی در کتاب ایشان وجود دارد که شک برانگیز باشد و به همین جهت این کتاب، کتاب بسیار ارزشمندی است.

ما تا این جا معنای کرامت انسان را بیان کردیم. حال با بیان تفاوت بین مکرم و عبادت، معنای عبادت را نیز روشن خواهیم کرد.

### **الفرق بین مکارم الشریعة و بین العبادة و عمارة الأرض.**

این ها سه هدف از خلقت انسان بودند.

### **أما مکارم الشریعة فمبدؤها طهاره النفس باستعمال التعلم، واستعمال العفة و الصبر و العدالة.**

اما مبدا این مکارم، طاهر کردن نفس از طریق تعلم (نظر) و عفت و صبر (عمل) است. مصنف در این جا عدالت را جزء قسمت های عملی در نظر گرفته ولی در کتب دیگر، آن را به هر سه قوه مربوط کرده است. شاید ایشان نیز می خواهند همین را بگویند. البته این در متن مشخص نیست ولی گویا منظور ایشان نیز از عدالت جمع بین این سه است. دیگران نیز عدالت را به همین معنا گرفته‌اند.

### **ونهايتها التخصص بالحكمة والجود والحلم والإحسان.**

«نهایتها» عطف بر «فمبدؤها» است. ایشان در این جا به ترتیب نهایت چیزهایی را که در خط قبلی بیان کرد، بیان می کند که عبارتند از متخصص شدن به حکمت، جود، حلم و احسان. ایشان در ادامه ارتباط و ترتیب بین مبدا و نهایت را بیان می کنند:

### **فبالتعلم يتوصل إلى الحكمة.**

شخص در باب نظر با تعلم - که مبدا بود - به حکمت - که نهایت بود - می رسد. به این معنا که اگر ما تعلم را شروع کنیم، در آخر حکیم می شویم.

### **و باستعمال العفة يتوصل إلى الجود.**



اگر عفت را - که در مبدا مطرح بود - به کار بگیریم، به جود - که نهایت بود - واصل می شویم. سابقا عرض کردیم که عفت به معنای دل بریدن از مشتهیات و جود به معنای در اختیار دیگران قرار دادن مشتهیات است. اگر دقت کنید، در هر چهار مورد ابتدا خودمان را کامل کرده و سپس دیگران را کامل می کنیم.

## و باستعمال الصبر تدرک الشجاعة والحلم.

اگر کسی صبر را به کار بگیرد - اگر چه در ابتدا کارش تحمیلی است - ولی در ادامه در مقابل ناروایی ها و ناکامی ها به شجاعت و حلم می رسد.

**پرسش:** چرا شجاعت ایجاد می شود؟

**پاسخ:** معنای شجاعت این است که دیگر ترس و تهوری در کار نیست. به این معنا که شخص همواره با درایت و عدالت قوهی غضب را اداره می کند. اگر انسان در مقابل هر پیش آمدی که روزگار یا ابناء بشر به وجود می آورند، خودش را بیازد، هیچ وقت به شجاعت نمی رسد. اگر انسان در مقابل حوادث صبر کند، کم کم آن حوادث برایش عادی می شوند و به شجاعت می رسد.

## و باستعمال العدل تصحح الافضال.

مصنف پیش از این از «احسان» نام برد و حالا از «افضال»<sup>۲</sup> استفاده می کند. به هر حال هر دو یکی هستند. اگر کسی عدالت را به کار ببرد، افضالش تصحیح و تثبیت می شود. به این معنا که آن چه را که خودش دارد به دیگران می دهد؛ مثلا شخص تا الان متعلم بود و حالا به معلم تبدیل می شود. این اتفاق هم در همه ی باب ها می افتد؛ چه در باب نظر و چه در باب عمل.

## و من حصل له ذلك فقد تدرع المکرمة المعنیة بقوله تعالی: «إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَأَكُمُ»<sup>۳</sup>

مصنف در این جا می خواهد نتیجه بگیرد. «من حصل له ذلك» یعنی اگر تمام آن چه که گفتیم، برای شخصی حاصل شود، زره جوانمردی و بخشندگی را بر تن خواهد کرد. این تعبیر، تعبیر قشنگی است و به این معناست که شخص دیگر رویین تن شده و دیگر حوادث آن چنان روی او تاثیر نمی گذارند. «تدرع» به معنای زره بر تن کردن است. انسان وقتی زره بر تن می کند، از حوادث محفوظ می ماند. در واقع مکرمت چنان برای این شخص حاصل می شود که او را

<sup>۲</sup> در پاورقی نوشته شده بیشتر نسخ به جای افضال از «افعال» استفاده کرده اند. اگر «افعال» هم باشد ایرادی ندارد و به معنای این خواهد بود که کارهای چنین شخصی تصحیح و تثبیت می شود. از جمله ی این کارها، خیراتی است که شخص به دیگران می رسد؛ خواه خیرات نظری باشد، خواه عملی؛ مثلا دیگران را تعلیم می دهد یا از نظر عملی اصلاح می کند. این ها همگی در افعال داخل هستند.

<sup>۳</sup> حجرات ۱۳

در برابر اموری که می‌خواهند به ضررش تمام شوند، مقاوم می‌کند. «معنی» به معنای «مقصوده» است. ترجمه‌ی عبارت چنین است: مکرمی که در قول خداوند قصد شده است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ». معنای آیه چنین است: تفاضل شما فقط با مکرمت و تقواست. غرض از خلقت شما رسیدن به مکرمت است و هر کدام از شما که مکرمت بیشتری داشته باشید، ارزش بیشتری دارید.

## و صلح لخلافه الله تعالى و صار من الربانيين<sup>۴</sup> والشهداء<sup>۵</sup> والصدیقین.

اگر کسی به این حد از معرفت برسد، برای رسیدن به خلافت الله صلاحیت دارد. در اول درس عرض کردم که دارا بودن خلافت به معنای داشتن مکرمت شریعت است. چنین کسانی در زمره‌ی کسانی خواهند بود که منسوب به رب هستند؛ چون وقتی کسی خلیفه‌الله شود منسوب به رب می‌شود. همچنین در زمره‌ی شهدا و صدیقین خواهد بود؛ یعنی همانانی که خداوند در قرآن درباره‌شان می‌فرماید: «و حسن اولئک رفیقاً»<sup>۶</sup>. صدیقین کسانی هستند که عملشان عقیده‌شان را تصدیق می‌کند یعنی عالم با عمل هستند.

---

**دارا بودن خلافت به معنای داشتن مکرمت شریعت است.**  
**چنین کسانی در زمره‌ی کسانی خواهند بود که منسوب به رب هستند؛ چون وقتی کسی خلیفه‌الله شود منسوب به رب می‌شود.**

---

مصنف تا این جا مکرمت را توضیح داد اما عنوان باب این بود که ما می‌خواهیم فرق بین مکرمت و عبادت را بیان کنیم. اکنون وارد فرق بین مکرمت و عبادت می‌شویم.

## و اعلم أن العبادة أعم من المکرمة

در این جا ایشان می‌خواهند فرق بین عبادت و مکرمت را ذکر کنند. در ضمن این فرق، هم معنای خود عبادت روشن می‌شود و هم فرقی با مکرمت که در عنوان باب ادعا شده است. ظاهراً ایشان بین عبادت و مکرمت به یک تفاوت قائل هستند منتها این یک فرق را به چند روش بیان می‌کنند. ایشان می‌فرمایند عبادت اعم از مکرمت است. هر مکرمتی

---

<sup>۴</sup>. ربانین کسانی هستند که منسوب به رب هستند. به این معنا که کارهایشان ربانی است. در جای خود گفته‌اند که چنین شخصی کارهای خدایی می‌کند. کارهای خدایی کردن یعنی تصرف در جهان باذن الله. البته این به توانایی شخص بستگی دارد. ممکن است کسی یک درخت خشک را تازه کند و دیگری باغی را احیا کند.

<sup>۵</sup>. شهدا یعنی کسانی که شهید یا شاهد هستند و با شهود واقعات جهان را می‌نگرند. البته این در صورتی است که بخواهیم آیه را به تاویل ببریم و گرنه شهدا همین شهدای معمولی هستند. با این حال اگر بخواهیم معنای اصطلاحی‌اش را در نظر بگیریم، باید بگوییم شهدا به معنای شاهدان هستند. معنای ای که برای این کلمات ذکر کردم بعضی از معانی این کلماتند، نه همه‌شان. صدرا در بعضی از نوشته‌هایش دارد که اگر ما آیه‌ای از قرآن را تاویل می‌کنیم، حق نداریم ظاهرش را از بین ببریم. در مقابل بعضی معتقدند که به هیچ وجه به ما اجازه‌ی تاویل داده نشده است. لذا معنای ای که بنده برای این کلمات ذکر کردم، با حفظ معنای ظاهری هستند.

<sup>۶</sup>. ۶۹ نساء

عبادت است اما هر عبادتی مکرمت نیست؛ مثلاً صله‌ی رحم، مکرمت است و عبادت هم به حساب می‌آید اما مطابق نظر مصنف عبادت‌های واجب مکرمت نبوده و صرفاً وظیفه هستند اما عبادت‌های مستحب مکرمت هستند.

**پرسش:** آیا واجبات باعث کرامت نمی‌شوند؟

**پاسخ:** ایشان این را قبول ندارند و می‌گویند: نمازهای واجب وظیفه هستند. به طوری که با ترک آن‌ها انسان از عدالت بیرون می‌آید و نه کرامت. در واقع چنین شخصی به ظالم تبدیل می‌شود.

مطابق نظر مصنف انسان با ترک مستحبات ظالم نمی‌شود اما از کرامت خارج می‌شود. ایشان در ادامه می‌فرمایند: ابتدا باید واجبات انجام شوند تا نوبت به نوافل برسد، چون نوافل زیاده‌ی بر شیء هستند. اگر واجب انجام نشود، زیاده‌ی بر آن - که نوافل هستند - قابل تصور نیست. در باب روزه حکم فقهی نیز همین است. اگر روزه‌ی واجبی به گردن انسان باشد، روزه‌ی مستحب از او پذیرفته نمی‌شود. با این همه در سایر عبادات چنین نیست؛ مثلاً می‌توانیم در حالی که نماز واجب بر گردنمان است، نافلة بخوانیم و نافلة مان قبول است. ایشان در این جا می‌فرمایند: تا زمانی که واجب انجام نشود، نوبت به نافلة نمی‌رسد، چون می‌خواهند مکرمت درست کنند و نافلة‌ای مکرمت درست می‌کند که بعد از تکمیل واجبات باشد. گاه بحث بر سر قبول شدن نافلة است که در این صورت خواهیم گفت حتی اگر واجبی به گردن انسان باشد، نافلة قبول است اما گاه بحث بر سر این است که نافلة‌ای می‌خواهد برای ما ایجاد مکرمت کند. ایشان در این باره می‌فرمایند: تا زمانی که واجبات انجام نشوند، نافلة ایجاد مکرمت نمی‌کند. نافلة در صورتی می‌تواند ایجاد مکرمت کند که قبل از آن واجبات انجام شوند. پس ممکن است خداوند نافلة را قبول کند ولی به انسان مکرمت داده نمی‌شود. این‌ها فرق‌های متعددی هستند که ایشان بین مکرمت و عبادت می‌گذارند ولی عرض کردم که گویا تمام این فرق‌ها به فرق اول برمی‌گردند. (اعم بودن عبادت)

**پرسش:** چرا ایشان فرائض را از مکرمت خارج کرده‌اند؟

**پاسخ:** ایشان فرائض را از مکرمت خارج نکرده‌اند بلکه گفته‌اند فرائض مبنای مکرمت هستند، به طوری که اگر فرائض آورده نشود، مکرمت شروع نمی‌شود.

**پرسش:** صدقه یک مستحب مستقل است، به این معنا که زیاده‌ی بر چیزی نیست. این با تعبیری که مصنف آورد، همخوانی ندارد.

**پاسخ:** همه‌ی صدقات مستحب نیستند. بخشی از آن‌ها واجبند و مازاد بر آن‌ها مستحب هستند. زکات و خمس هم صدقه‌اند اما واجب هستند. ما باید ابتدا صدقه‌های واجب را انجام دهیم و سپس به سراغ صدقه‌های مستحب برویم.



## **و اعلم أن العبادة أعم من المكرمة، فإن كل مكرمة عبادة، وليس كل عبادة مكرمة.**

و بدان که عبادت اعم از مکرمت است. پس هر مکرمتی عبادت است (مثل صله‌ی رحم و صدقه‌ی مستحبی) اما هر عبادتی مکرمت نیست؛ مثلاً نماز واجب مکرمت نیست. این که می‌گوییم نماز واجب مکرمت نیست به این معنا نیست که مرتبه‌ی آن از مستحب پایین‌تر است، بلکه می‌خواهیم بگوییم این واجب، فوق و مبنای مکرمت است.

## **و من الفرق بينهما أن للعبادات فرائض معلومة وحدوداً مرسومة، وتاركها يصير ظالماً متعدياً، والمكارم بخلافها**

از جمله فرق‌هایی که بین مکرمت و فضیلت وجود دارد این است که برای عبادات، واجبات معلومه و اندازه‌های تعیین شده وجود دارد که تارک این فرائض و حدود، ظالم و متعدی خواهد بود اما تارک مکارم، متعدی و ظالم نیست.

## **و لن يستكمل الإنسان مكارم الشرع ما لم يقم بوظائف العبادات**

اگر انسان به عباداتی که وظیفه هستند، اقدام نکرده باشد، نمی‌تواند مکارم شرعی را کامل کند. شخص ابتدا باید فرائض را انجام داده و سپس به وسیله‌ی نوافل مکارم را تکمیل کند.

## **فتحری العبادات من باب العدل**

«تحری» یعنی طلب. معنای عبارت چنین است: اگر کسی عبادات واجبه را طلب کند، عادل می‌شود.

## **و تحری المكارم من باب الافضال والنفل**

«افضال» و «نفل» هر دو به معنای زیادی هستند. اگر کسی بخواهد مکارم را طلب کند، چیزی اضافه طلب کرده است. پس واجبات مبنای هستند و با انجام دادن آن‌ها است که مستحبات می‌توانند مکرمت باشند.

این که عبادت عدالت‌ساز و نافله مکارم‌ساز است، یکی از مقدمه‌ها بود.

## **و لا يقبل نفل من أهمل الفرض.**

تا فرائض انجام نشوند، نوافل فایده‌ای ندارند. پس انسان تا به درجه‌ی عدالت نرسد، مکرمتش شروع نمی‌شود.

## **و لا تفضل من ترک العدل.**

مصنف در این جا عبارت را عوض کرده و می‌فرماید: کسی که عدالت ندارد، فضیلت پیدا نمی‌کند. انسان باید ابتدا ظلم را کنار گذاشته و به درجه‌ی عدالت برسد، سپس از عدالت عبور کرده و به درجه‌ی فضیلت برسد.

## **بل لا یصح تعاطی الفضل إلا بعد العدل.**

بلکه به دست آوردن صلح بدون به دست آوردن عدل صحیح نیست. اگر کسی ظالم باشد، اصلاً وارد مرحله‌ی فضل نمی‌شود.

## **فإن العدل فعل ما يجب والتفضل الزیادة علی ما يجب.**

عدل انجام واجب و تفضل زیاده بر انجام واجب است. چه طور می‌توان بدون انجام شیء، زیاده‌ی آن را به دست آورد؟ اگر کسی واجب را انجام نداده است، زیاده بر آن را چه‌طور می‌تواند به دست بیاورد؟ زیاده باید بعد از انجام خود شیء باشد تا به آن زیاده گفته شود.

## **وکیف یصح تصور الزیادة علی شیء هو غیر حاصل فی ذاته.**

چه‌طور در حالی که شیء ذاتاً حاصل نیست، زیاده‌ی بر آن حاصل می‌شود؟

## **و لهذا قیل: لا یتستع الوصول من ضیع الأصول.**

و از آن‌جایی که تفضل بعد از اصل شیء است، گفته شده است: کسی که پایه‌ها را از بین برده است، نمی‌تواند به نهایت واصل شود، چون اصل را کنار گذاشته و به سراغ فرع رفته است. آن فرع هم پایش به جایی بند نیست تا بتواند این شخص را واصل کند. این شخص باید ابتدا پایه‌ها را بیاورد تا بنا روی آن قرار گرفته و واصل شود.

## **فمن شغله الفرض عن الفضل فمعدور.**

اگر کسی مشغول واجبات شد و واجبات او را از فضل و نوافل بازداشت، معدور است، چون خودش را به کاری لازم و بالاتر مشغول کرده است.

## **ومن شغله الفضل عن الفرض فمغرور.**

اما کسی که به دنبال مستحبات رفته است و واجبات را رها کرده، فریب‌خورده است، مثلاً از شب تا صبح سینه زده است و نماز صبحش قضا شده است. چنین شخصی فریب آن مستحب را خورده و فکر کرده مستحب می‌تواند جاشین واجب شود.

## و قد أشار تعالى بالعدل إلى الاحكام وبالإحسان إلى المكارم بقوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»<sup>٧</sup>

خداوند در آیه هم عدل را به کار برده و هم احسان را. عدل به «احکام» اشاره دارد؛ یعنی باید پایه را محکم کرد و احسان به «مکارم» اشاره دارد. مطابق برداشت ایشان در آیهی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» عدل به معنای واجبات و احسان به معنای اضافه بر واجبات (یعنی مستحبات) است.

### وقوله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>٩٨</sup>

معنای آیه چنین است: ای کسانی که ایمان آوردید، رکوع و سجده کنید<sup>١٠</sup> و پروردگارتان را عبادت کنید و هر نوع خیری را انجام دهید، باشد که رستگار شوید.

مصنف معتقد است «خیر» در آیه به معنای اضافه بر واجبات است. آیه ابتدا واجبات را برشمرد که عبارت بودند از «ارکعوا» و «اسجدوا» و «اعبدوا» و سپس مستحبات را برشمرد که عبارت است از «وافعلوا الخیر». به این معنا که ابتدا واجبات را تکمیل کرده و سپس به سراغ خیر بروید. در انتهای آیه نیز «لعل» استفاده شده

---

**خداوند در آیه هم عدل را به کار برده و هم احسان را. عدل به «احکام» اشاره دارد؛ یعنی باید پایه را محکم کرد و احسان به «مکارم» اشاره دارد.**

---

است؛ این به این معناست که نباید به عمل خودمان اطمینان داشته باشیم و باید فضل خدا یاری مان کند تا وقتی واجبات را انجام دادیم و به مستحبات عمل کردیم، به جایی برسیم.

**پرسش:** ظاهراً «لعل» های در قرآن قطعیت دارند.

**پاسخ:** اگر «لعل» مربوط به خدا باشد، چنین است اما وقتی به کار من مربوط است، در آن قطعیتی وجود ندارد.

**پرسش:** یعنی ممکن است کسی این کارها را انجام بدهد و در انتها آن چیزی که باید بشود، نشود؟

<sup>٧</sup>. نحل ٩٠

<sup>٨</sup>. حج ٧٧

<sup>٩</sup>. این آیه سجدهی مستحب دارد.

<sup>١٠</sup>. در این آیه سجده را به صلات تفسیر کرده‌اند.

**پاسخ:** بله. ممکن است شخصی این کارها را انجام داده و به دلیل این که ایراداتی دارد، خداوند عملش را از او قبول نکند. در این جا عمل این شخص با تفضل الهی قبول می شود.

### **فعل الخیر هو الزیاده علی العبادۀ**

فعل خیر در این آیه، به معنای زیاده بر عبادت است. خداوند در این آیه ابتدا عبادت را گفته است و بعد فعل خیر را اضافه کرده است. پیداست که فعل خیر اضافه بر اصل عبادت است، بنابراین اصل عبادت باید باشد تا فعل خیر اثر کند.

کلیدواژگان: مکرمت، عبادت، عدل، صبر، احسان.